

## زنگ مدرسه

پسرک زد زیر توپ. توپ رفت و رفت تا رسید به یک مدرسه.

توپ محکم خورد به زنگ مدرسه. بچه‌ها که تازه سر کلاس رفته بودند، با تعجب بهم نگاه کردند و گفتند: ((وای چه زود زنگ تفریح شد!))

جیغ هورا کشیدند. از کلاس‌ها بیرون دویدند.

معاون و معلم‌ها گفتند: ((زنگ تفریح نشده، برگردید سر کلاستان.))

اما سر و صدای بچه‌ها آنقدر زیاد بود که کسی صدای آنها را نشنید. بچه‌ها توپ را وسط حیاط دیدند و با خوشحالی به هوا پریدند و توپ بازی کردند.

معاون و معلم‌ها خیلی ناراحت بودند. جمع شدند توی دفتر و گفتند: ((حالا چیکار کنیم؟))

معلم ورزش گفت: ((شاید من بتوانم کاری بکنم.))

و به حیاط رفت. آنقدر لابه لای بچه‌ها گشت تا توپ به دستش افتاد. توپ را شوت کرد به طرف زنگ مدرسه. توپ به زنگ مدرسه خورد. زنگ، دنگ دنگ صدا کرد. بچه‌ها صدای زنگ را شنیدند. از بازی دست کشیدند و به طرف کلاسشان رفتند. معلم ورزش یکبار دیگر توپ را شوت کرد. توپ رفت و رفت تا افتاد جلوی پای پسرک. توپ که به پسرک رسید، قصه‌ی ما هم به سر رسید.